

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۸

صص ۱۶۷-۱۳۷

نقش ژئوپلیتیک قفقاز در تعیین مرزهای هویتی ایران با انیران در شمال غرب

دکتر مسعود بیات* - استادیار تاریخ، دانشگاه ارومیه

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۶/۲۵

چکیده

اگر چه مطالعه علمی تأثیرگذاری جغرافیا بر سیاست عمر چندانی ندارد، ولی بهره‌برداری از پدیده‌های طبیعی به منظور اهداف سیاسی، عمری به قدمت زندگی اجتماعی انسان دارد. با تشکیل واحدهای سیاسی به نام کشور در جهان و تهدیداتی که از این ناحیه متوجه این واحدها بود، دولتمردان را بر آن داشت مرزهای خود را که بدون آن کشور مفهوم خود را از دست می داد، در چهار سوی جغرافیا به پدیده‌های طبیعی که از نقش بازدارندگی مناسب برخوردار بودند، محدود کنند تا بتوانند امنیت ملی خود را تا حد مقدور و با هزینه کمتر تأمین نمایند. بدین ترتیب یکی از رشته‌های پیوند بین جغرافیا و سیاست برای دولتمردان برقرار شد. با تشکیل حکومت‌های بزرگ در ایران از عهد ماد به بعد و با عنایت به قرار داشتن ایران در یک موقعیت بَرِی (خشکی) کوههای قفقاز بزرگ به طول ۱۲۰۰ کیلومتر در شمال غربی، گزینه مناسبی برای حکومت‌های ایرانی جهت انتخاب مرز طبیعی بود. این مقاله در پی پاسخگویی به سؤالات زیر است:

- ۱- کوههای قفقاز در طول تاریخ از چه موقعیت ژئوپلیتیکی برای حکومت‌های ایرانی برخوردار بوده است؟
- ۲- نسبت محدود شدن مرزهای ایران در یک زمان طولانی به قفقاز و تشکیل هویت تاریخی در جنوب آن کدام است؟

مقاله حاضر تلاش کرده است با استفاده از روش تاریخی به پرسش‌های یاد شده پاسخ دهد. بر اساس نتایج به دست آمده، مشخص گردید که وجود مرزهای ایران در یک مدت طولانی در کوههای قفقاز موجب تشکیل هویت ایرانی در مناطق جنوبی آن گردید.

واژه‌های کلیدی: کوههای قفقاز، نقش ژئوپلیتیکی، هویت تاریخی، ایران.

*Email: mas_bayat@urmia.ac.ir

مقدمه

مناطق مرزی که در آنها اقلیت‌های زبانی یا قومی ساکن هستند، بویژه آن دسته از مناطقی که در کشورهای همجوار آنها اکثریتی از همان اقوام به سر می‌برند، همواره یکی از مسائل ژئوپلیتیک کشورها محسوب می‌شود. منطقه شمال و جنوب ارس نیز که امروزه در آن آذری‌ها ساکن هستند، جزو یکی از این گونه مناطق محسوب می‌شوند حساسیت و اهمیت ژئوپلیتیکی این منطقه از این رو است که در همسایگی آن دو دولت متکلم به زبان ترکی وجود دارند که بالقوه می‌توانند مشوق جریان‌هایی باشند که در داخل ایران به نحوی از انحاء کوشش می‌نمایند که برای اقلیت خود هویت مستقل قومی و فرهنگی درست کنند و در مواردی همسویی‌هایی نیز با آن کشورها بنمایند.

منازعه ایران و انیران^۱ در قفقاز جنوبی و آذربایجان، قدمتی به طول تاریخ ایران دارد، ولی این منازعات غالباً در راستای مطامع ارضی بوده است، ولی از سال ۱۹۱۸ میلادی، همزمان با تشکیل جمهوری آذربایجان در شمال ارس، ماهیت قومی و فرهنگی نیز پیدا کرد و در تقویت این جریان، خط‌مشی‌های سیاسی و نظامی ترک‌های عثمانی، به عنوان نیروی غالب وقت، بی‌تأثیر نبوده است (بیات، ۱۳۷۹: ۲). غالب این جریان‌ها می‌کوشیدند دامنه هویت مستقل ترکی این مناطق را نه تنها به شمال ارس، بلکه به جنوب آن و حتی تا نزدیکی‌های تهران گسترش دهند. در مقابل این جریان‌ها در ایران، در یک واکنش عجولانه تلاش شد که با مهار زدن به دامنه این جریان آن را در رودخانه ارس محدود سازند. این مقاله در صدد است چگونگی هویت این مناطق و عوامل تأثیرگذار در آن را مورد بررسی قرار دهد.

با توجه به نظریات مختلف در این خصوص، این پژوهش با اصل قرار دادن متغیر نقش بازدارندگی کوه‌های قفقاز بر این باور است که بین نقش بازدارندگی کوه‌های قفقاز و ختم شدن مرزهای ایران به این کوه‌ها و هویت مناطق جنوبی آن رابطه وجود دارد.

تاکنون مطالعات چندی پیرامون این موضوع در داخل ایران و خارج از آن صورت گرفته است، ولی اشکال عمده تحقیقات داخلی در این است که به جای قضاوت مبتنی بر تاریخ این

^۱ انیران به معنی بیگانه و غیر ایرانی است. (دهخدا، ذیل لغت مذکور)

منطقه، تلاش کرده‌اند در یک موضع انفعالی، محدوده مرزهای قومی این مدعیان را به ارس محدود سازند. تحقیقات خارجی نیز به دلایلی که خیلی برای ما مشخص نیست، همین عقیده را دنبال می‌کردند؛ برای مثال، بارتولد، مستشرق روسی عقیده دارد رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می‌کند، در روزگار کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا که بنا به نوشته ن. پلا راقوام آن یافثی بوده‌اند (رضا، ۱۳۸۰: ۱۱۲). او می‌افزاید تفاوت‌های قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا حتی در دوره اسلام نیز برطرف نشد (همان). بارتولد در جای دیگر می‌نویسد: «لیکن قطعات همجوار صفحه ارمنستان و آلبانی (مسلمین اران گویند) و ایوری (گرجستانی) و داغستان کنونی یا معبر معروف دربند تحت نفوذ تمدن ایرانیان و گاهی مطیع قدرت سیاسی ایران بودند. در تمام این صفحات، اقوام غیر آریایی ساکن بودند که مدتها قبل از آمدن آریانی‌ها تا یک درجه بر ترقیات قابل توجهی در تمدن نائل آمدند و بعدها بیش از ایران تحت نفوذ تمدن یونانی و مسیحی واقع گردیدند (بارتولد، ۱۳۰۸: ۲۷۷). مارکوارت نیز می‌نویسد: «آلبانی در تمام اوقات یک سرزمین فوق‌العاده مهم غیر آریایی بوده است و آداب و رسوم ساکنان آن که استرابون ذکر کرده است، مؤید این موضوع است. از این رو غیر قابل درک است گلدنر به کرات اران را با سرزمینی «آریانم و یجو اوستا یکسان قرار می‌دهد (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۲۳). رضا، که در ایران بیشترین تلاش را پیرامون روشن نمودن تاریخ منطقه مورد مطالعه انجام داده است، معتقد است: «بی‌گمان مردم آذربایجان و اران هویت‌های قومی خاص خود را داشته و دارند. هویت قومی نه تنها در زبان، بلکه در تمدن، فرهنگ، شیوه زندگی، خط و کتابت، سنت‌ها، عادات، اسطوره‌ها و بسیاری عوامل دیگر انعکاس دارد (رضا، ۱۳۸۰: ۱۴).

کاوه بیات از دیگر پژوهشگرانی که در این حوزه تحقیقاتی ارائه کرده است، درباره هویت اران می‌نویسد: «اگرچه اران (یا آلبانیای قفقاز) از لحاظ تاریخی و جغرافیایی هویت بالنسبه خاص و مشخصی داشته، ولی سرنوشت آن هیچگاه از سرنوشت قدرتهای همسایه و بویژه ایران جدا نبوده است» (سه مقدمه: ۱۳۷۹). محمد جواد مشکور نیز معتقد است که: «آلبانی یا اران از قدیم کشور غیر آریایی بوده و بنابراین فرضیه گلدنر در کتاب اساس فقه اللغة ایرانی که ایران ویج اوستایی را در آن سرزمین پنداشته درست نیست» (مشکور، ۱۳۷۵: ۱۶).

عقیده جدایی هویتی شمال و جنوب ارس امروز نیز در بسیاری از کتب منتشره نهادهای رسمی حکومت ایران همچنان ابراز می‌شود به طور مثال در کتاب «ژئوپلیتیک جدید ایران» چاپ وزارت خارجه چنین آمده است. «اندیشه وحدت آذری‌های دو سوی رودخانه ارس و ایجاد آذربایجان واحد، در نهایت قرار گرفتن آذری‌ها در دایره پان ترکسیم و تشکیل کشور بزرگ ترک، که برخی از جریان‌های سیاسی ترک آرزوی آن را در قرن بیست و یکم دارند، موانع جدی و اساسی زیادی فرا روی خود دارد. این موانع را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱- موانع اساسی تاریخی و فرهنگی میان ساکنان دو سوی رودخانه ارس؛

۲- عدم تطبیق تاریخی نام آذربایجان بر شمال رود ارس؛

۳- ارس مرز طبیعی میان دو قوم بوده است (تقوی اصل، ۱۳۷۹:۱۶۲).

همان گونه که از مطالب پیش گفته آشکار می‌شود، غالب اظهار نظر کنندگان در این حوزه اصرار به وجود تفاوت‌های قومی بین دو سوی ارس دارند.

روش تحقیق

روش این تحقیق، تاریخی و مبتنی بر توصیف و تحلیل وقایع گذشته است. روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی است؛ بدین منظور ابتدا داده‌های تاریخی از موقعیت ژئوپلیتیکی قفقاز در طول تاریخ و تلاش حکومت‌های ایرانی برای بهره‌برداری از آن، از منابع گردآوری شد و سپس شاخصه‌های هویتی این مناطق استخراج گردید و بعد از آن رابطه این دو متغیر با یکدیگر به تفسیر گذاشته شد. محدوده زمانی این تحقیق طولانی و از تشکیل اولین گروه از حکومت‌های متمرکز در ایران تا افتادن این مناطق به دست روس‌ها می‌باشد. این طولانی بودن زمان، خود حاکی از ثبات نقش ژئوپلیتیکی قفقاز، یعنی متغیر مستقل این پژوهش می‌باشد.

مبانی نظری

در تحلیل‌ها و تبیین‌های تاریخی، ابزارهای مختلفی به کمک مورخ می‌آیند که یکی از آنها جغرافیا است. امروزه از این علم به عنوان ژئوپلیتیک و یا جغرافیای سیاسی نام برده شده است. به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران این رشته، تفاوت ظریفی میان این دو اصطلاح وجود دارد به

طور مثال، جغرافیای سیاسی به مطالعه اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی بر محیط جغرافیایی و ژئوپلیتیک به مطالعه نقش محیط جغرافیایی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی می‌پردازد (مجته‌دزاده، ۱۳۷۶: ۳۴). فارغ از این تفاوت، ژئوپلیتیک عبارت است از تأثیر فاکتورهای جغرافیایی از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک، منابع طبیعی و غیره بر روابط بین دولت‌ها و تلاش آنان برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران (قاسمی، ۱۳۸۴: ۳:۳).

درباره اهمیت ژئوپلیتیک در تعیین تحولات سیاسی، از این علم به عنوان معادله یا قاعده‌ای برای تشریح تاریخ نام برده شده است (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۵۴). و در واقع ژئوپلیتیک از نظر این دسته، وابستگی همه تحولات سیاسی به واقعیتی به نام خاک را ظاهر می‌سازد (همان، ۹۲) و هنوز هم سعی می‌شود منازعات تاریخی و کنونی پیرامون ژئوپلیتیک بررسی شود (همان، ۲۴). براساس این علم تنها اراده انسان‌ها و رهبران بزرگ تعیین‌کننده سیر تاریخ و جامعه نیست، بلکه این محیط طبیعی و نظم جغرافیایی یک کشور است که بزرگ‌ترین تأثیر را بر سرنوشت آن می‌گذارد (همان، ۲۴). به طور خلاصه از نظر این دسته ژئوپلیتیک مطالعه روابط بین‌الملل و منازعات از لحاظ جغرافیایی است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۴: ۵۴) با وجود این که به نظر می‌رسد به تدریج که جوامع از جهت فنی توسعه می‌یابند، از وزن تأثیر عملی عوامل طبیعی در سیاست کاسته می‌شود و به عبارتی دولت‌های باستانی بیشتر از جوامع متجدد تابع عوامل جغرافیایی بوده‌اند. ولی در حوزه نظری هنوز هم اعتقاد به تأثیر عوامل جغرافیایی بر سیاست باعث تغییراتی در موضوعات مورد توجه علم ژئوپلیتیک شده است (میرحیدر و حمیدی‌نیا، ۱۳۸۴: ۶ به بعد؛ میرحیدر، ۱۳۸۴: ۱۹-۱۴).

بر اساس یک نظریه ژئوپلیتیکی، بهترین حالت برای مرزهای سیاسی یک کشور، منتهی شدن مرزها به سرحدات طبیعی بویژه ارتفاعات است. این عامل موجب شرایط پدافندی مطلوب برای کشورها می‌شود (تقوی اصل، ۱۳۷۹: ۳۶). جردن در این باره می‌نویسد: «قبل از پیدایش موشک‌های جنگی و هوایی جدید، بقای دولت در رابطه با انواعی از حفاظت‌های طبیعی نظیر کوه‌های پیرامون یک کشور، صحراها و دریاها، باتلاق‌های مرزی، جنگل‌های انبوه یا خندق‌هایی که در خارج از شهر قرار داشت امکان‌پذیر بود. جغرافی‌دانان سیاسی این دژهای طبیعی را استحکامات قومی نامیده‌اند. استحکامات قومی باید به طور کامل یک دولت را محافظت کرده و

یا فقط از ناحیه هسته‌ای آن حفاظت کنند (جی جردن، ۱۳۸۰: ۱۶۵-۱۶۴).

بین مرز مشترک و هویت تاریخی رابطه مستقیمی وجود دارد. یک سرزمین باید دارای مرزبندی باشد تا فرایند قلمروسازی به عنوان یک اساس جغرافیای سیاسی کامل گردد و سرزمین چیزی بیشتر از خاک گردد. اما گستره و ژرفای مرزی می‌تواند متفاوت باشد. در جهان مدرن کنونی معمولاً مرزها را خطوط نازک و ظریفی روی نقشه تصور می‌کنند، به گونه‌ای که امتداد مکانی کشور دقیقاً تعیین شده باشد، حکومت تا سر مرزهایش کامل است و پس از آن ناپدید می‌گردد این فرض که مرزهای دقیق جزء جوهر و ذات کشور است ویژگی تاریخی کشور را با ویژگی جوهری آن در می‌آمیزد... حکومت‌ها معمولاً مرزهای ذهنی (ادراکی) خود را با مرزهای سرزمینی ترکیب می‌کنند و از این طریق هویت و منافع خود را شکل می‌دهند (میرحیدر و حمیدی نیا، ۱۳۸۵: ۱۲). هویت در لغت به معنای حقیقت شیء یا شخص که مشتمل بر فعالیت جوهری او باشد، تعریف شده است و در اصطلاح عمومی آنچه که موجب شناسایی ایل، قوم یا ملتی از قوم و ملت‌های دیگر شود، هویت نامیده می‌شود. به بیان دیگر، آنچه که در میان مخالف‌ها بتواند خود را عرضه کرده، باقی بماند و ثبات نسبی خود را حفظ نماید، هویت خوانده می‌شود (صدر، ۱۳۷۷: ۱۵).

برخی از صاحب‌نظران نیز هویت را «شناخت آگاهانه خود در قبال دیگری» تعریف می‌کنند. یعنی انسان بین «خود» و «دیگری» نوعی تمایز قایل است. بر اساس این تعریف، هویت اعم از فردی، قومی و ملی در کشاکش تصور ما از دیگران شکل می‌گیرد. بنابراین خودآگاهی از «هستی ما» با آگاهی از «هستی دیگران» همراه است؛ «ما» و بیگانگان دو روی یک سکه‌اند و یکی بدون دیگری بی‌معنی است (اشرف، ۱۳۷۲: ۸).

شاخصه‌های هویت بین صاحب‌نظران متفاوت است. هر عصر، قوم و ملتی بنا بر نگرش‌ها و مصالح خود، شاخصه‌هایی را مطرح می‌سازند؛ به عبارت دیگر، گروه‌های نژادی گوناگون، هویت خود را بر اساس ویژگی‌ها و صفات و مشخصه‌های خاصی بنیان می‌نهند که می‌تواند با معیارهای گروه دیگر متفاوت باشد (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۳۶۳).

با وجود این اختلاف، پژوهشگران به منظور شاخص‌سازی برای هویت ملی به عوامل و اشتراکاتی چون نژاد، زبان، دین و در یک کلام فرهنگ، تاریخ، سرزمین، منافع سیاسی و امنیتی،

حقوق و احساس روانشناسی فردی و جمعی تأکید کرده‌اند. البته لازم به ذکر است که در مورد وجود یکایک این عوامل اتفاق نظر نیست و در دنیای واقع نیز به ندرت می‌توان ملتی پیدا کرد که در حمایت قطعی همه عوامل باشد (عالم، ۱۳۸۰: ۱۵۵)، ولی هر چه یک ملت دارای عوامل همبستگی بیشتری باشد طبیعتاً دارای وحدت و منشأ قدرت سیاسی و اقتصادی بوده و بهتر می‌تواند هویت ملی را تجلی دهد (یوردشاهیان، ۱۳۸۰: ۱۳).

از میان عوامل یاد شده، برخی جزو عوامل اصلی و برخی دیگر جزو عوامل فرعی محسوب می‌شوند. برای تشخیص عوامل اصلی از فرعی، تأثیر هر کدام از متغیرهای ذکر شده در شکل‌گیری هویت مورد بررسی قرار می‌گیرد. در صورتی که با حذف یا تغییر آنها هویت ملی باقی نماند، آنها را جزو ارکان هویت ملی محسوب می‌دارند و برعکس اگر در صورت حذف یا تغییر آنها، هویت ملی باقی ماند، آنها جزو عوامل فرعی محسوب می‌شوند. به نظر می‌رسد از میان عوامل ذکر شده فرهنگ، تاریخ و جغرافیای مشترک از عوامل اصلی محسوب می‌شوند. حافظنیا پژوهشگر عرصه جغرافیای سیاسی این عوامل را با وضوح بیشتری توضیح می‌دهد. او می‌نویسد: «عواملی نظیر موقعیت و وحدت سرزمینی، فرهنگ مشترک، تاریخ، دین و مذهب، قومیت و نژاد، نقش بنیادین دارند. عواملی نظیر ناسیونالیسم، ساختار سیاسی فضا، تهدیدات بیرونی، استعمار، ایدئولوژی سیاسی، نمادهای ملی، قدرت دولت مرکزی، ساختار ارتباطی، رقابت قدرت‌ها و ... ، نقش روبنایی دارند (حافظنیا، ۱۳۸۱: ۱۴).

نقش فرهنگ در تعیین هویت ملل و اقوام به قدری است که از نظر برخی، تفاوت در مؤلفه‌های فرهنگی، تنها شاخصه متمایز کننده اقوام و ملل از یکدیگر هستند. از نظر این دسته، زمانی که مردمی توانستند به یک نظام فرهنگی واحد با مخرج مشترک دست پیدا کنند، می‌توان گفت که هویت جمعی آنان شکل گرفته است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۴۳). موریس دورژه معتقد است؛ کامل‌ترین و صحیح‌ترین تعریف هر ملت، تعریف آنها بر اساس وجوه ممیزه فرهنگی ایشان است (دورژه، ۱۳۷۶: ۱۷۶).

یکی از راههای مطالعه فرهنگ گذشته یک ملت مطالعه چشم‌اندازهای فرهنگی آن ملت است. چشم‌اندازهای فرهنگی به ابعاد قابل رؤیت فرهنگ اطلاق می‌شود، این ابعاد اغلب محصول اعمال انسان‌ها در طی قرون متمادی است (جی جردن، ۱۳۸۰: ۳۹-۴۰). شاید بتوان

برخورداری از برخی نمادهای خاص را در این بخش قرار داد. هر کشور و دولتی واجد یک رشته نمادهای خاص هستند که معرف آن کشورها در صحنه بین‌المللی هستند و آنها را از سایرین ممتاز می‌سازند. این نمادها عبارتند از: نشان ملی، سرود، پرچم، واحد پول، اعیاد ملی، شخصیت‌های تاریخی، خط و زبان و نظایر آنها (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۹).

عامل دیگر تأثیرگذار در شکل‌گیری هویت تاریخی، تاریخ مشترک یک ملت است. به عبارتی «استمرار و تداوم تاریخی دولت در یک فضای جغرافیایی دلیل محکمی بر وجود و بقای آن است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۷). وحدت ملی قسمت اعظم نیروی خود را از تجربیات گذشته که همه جمعیت در آن سهیم‌اند، به دست می‌آورد. به طور ایده‌آل مردم باید احساس کنند که کشورشان وجود دارد چرا که خود یا اجدادشان آگاهانه و از روی میل و خواست آن را بنیان نهاده‌اند و در برابر دشمنان از آن دفاع کرده‌اند. خاطره مشترک یک جنگ استقلال‌طلبانه، جنگ و مبارزه علیه مهاجمین و عمل قهرمانان ملی به تمامی دلایل مبنی بر همبستگی گروهی و در نتیجه وحدت ملی است (جی جردن، ۱۳۸۰: ۱۷۴). البته چنین خاطراتی، نتایج دقیقی که بتوان از منابع اسنادی آزمایش شده توسط مورخین بی‌غرض و بی‌طرف، از بقایا و آثار کشیده شود، نیستند، بلکه آنها خاطرات قومی - تاریخی اجتماع و سنت‌های انتخابی و از جمله (افسانه‌های) مربوط به گذشته است که از نسل‌های قبلی گرفته شده است (اسمیت، ۱۳۷۷: ۱۸۷). این خاطرات حتی اگر از نظر تاریخی نادرست باشد، گرایش به تأکید بر مبارزات قهرمانانه یک ملت برای استقلال دارند (جی جردن، ۱۳۸۰: ۱۷۴).

بدیهی است مردمی که برای مدتی طولانی با هم زندگی کنند، دارای تجربه‌های یکسان، جهان بینی و آرمان‌های مشترک می‌شوند، زیرا آنها با هم زندگی کرده‌اند، با هم احساس خوشبختی و شادمانی داشته‌اند، یا با هم رنج برده‌اند. این همان ویژگی موجود در گروهها است که آن را «ترکیب روانشناختی» مشترک یا شخصیت و هویت ملی می‌نامند و در اصل ملت پدیده‌ای تاریخی، سیاسی و فرهنگی است که محصول زندگی مشترک و طولانی مردم است (عالم، ۱۳۷۷: ۱۵۸-۱۵۷).

در همین راستا، عامل مهم دیگر، داشتن سرزمین مشترک است. مردمی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، خواه ناخواه با همدیگر همبستگی زبانی و فرهنگی پیدا می‌کنند. هانس کوهن

جامعه‌شناس و سیاستمدار ملی‌گرای آمریکایی می‌گوید: «سرحادات سیاسی باعث به وجود آمدن ملتها می‌شود» (یوردشاهیان، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۴). به عبارتی ملت، جماعت سرزمینی است و در تعریف دقیق عبارت است از همه انسان‌هایی که با هر سرمایه از ایمان دینی یا کفر در یک سرزمین اقامت دارند و نیز در تاریخ و سنت‌های آن سرزمین سهیم می‌باشند (عالم، ۱۳۷۷: ۱۵۵). ملت تنها در نتیجهٔ مراودات‌کاملاً عمیق و منظم نسل‌ها که بی داشتن سرزمین مشترک امکان برقراری آن وجود نداشت، شکل گرفته است (همان، ۱۵۶-۱۵۵). عالم اضافه می‌نماید: همه قبول دارند که دولت باید سرزمین معین داشته باشد. در دورهٔ اولیهٔ تمدن‌های بشری، گروه‌های سازمان‌یافتهٔ بی‌شماری وجود داشتند که فاقد سرزمین معین و مشخصی بودند. امروزه عقیدهٔ همگانی این است که این گونه تشکل‌های قبیله‌ای یا کنفدراسیون‌های قبیله‌ها، تا زمانی که اسکان نیافته‌اند و با سرزمین معینی پیوند نگرفته‌اند، دولت به وجود نمی‌آورند (همان، ۱۴۱).

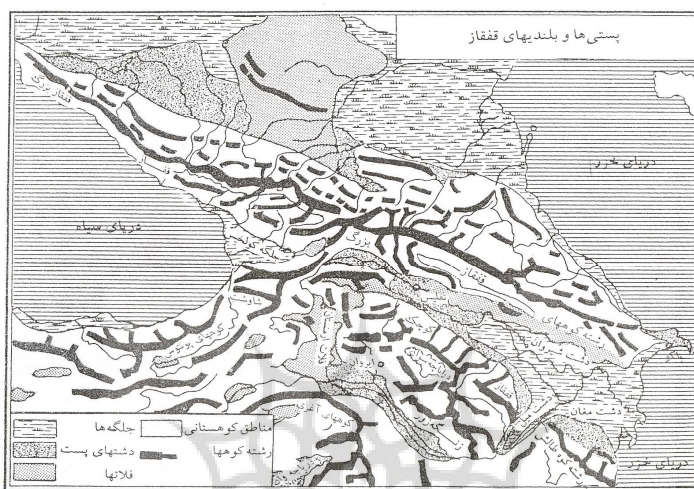
آنتونی اسمیت نیز در بحث هویت، عامل پیوند با یک سرزمین مشخص و معین را حائز اهمیت دانسته و می‌نویسد: «در اینجا نیز مهم است که بر ماهیت ظاهری چنین ارتباطی تأکید شود. قوم مورد بحث ممکن است حتی از سرزمین خویش تبعید شوند، اما به هر حال وابستگی خود به آن سرزمین را حفظ کنند (اسمیت، ۱۳۷۷: ۱۸۸). به هر تقدیر آنچه که برای قومیت از اهمیت حیاتی برخوردار است، حس وابستگی به یک سرزمین مشخص و ویژه است (همان).

یافته‌های پژوهش

۱- نقش ژئوپلیتیکی کوه‌های قفقاز

منطقهٔ قفقاز در محدوده‌ای به وسعت هزار کیلومتر مربع بین غرب دریای خزر و شرق دریای سیاه واقع شده است. رشته کوه‌های قفقاز بزرگ به طول ۱۲۰۰ کیلومتر در جهت شمال غربی از شبه‌جزیرهٔ تمان در تنگهٔ کرچ (بین دریای سیاه و دریای آزوف) و جنوب شرقی تا شبه‌جزیرهٔ آبشوران در غرب دریای خزر (شرق جمهوری آذربایجان کنونی) کشیده شده است. این کوه‌ها، قفقاز را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند و از این دو ناحیه، قفقاز جنوبی بویژه قسمت واقع در سواحل غربی دریای خزر مورد بحث این مقاله است (نقشه شماره ۱).

نقشه شماره ۱: موقعیت کوههای قفقاز



اقتباس از امیر احمدیان، ۱۳۷۶: ۱۲۵

اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه قفقاز در طول تاریخ گذشته عمدتاً ناشی از ایفای نقش همین کوههای قفقاز بزرگ است. در ادامه به پاره‌ای از نقش‌های ژئوپلیتیکی کوههای قفقاز اشاره می‌شود.

الف: نقش بازدارندگی

همان‌طور که گفته شد، کوههای قفقاز بزرگ وسعتی طولانی دارند و از طرفی از دو جهت به دو مانع طبیعی دریای خزر و دریای سیاه ختم می‌شوند که خود مرز طبیعی دیگر برای کشورهای واقع در جنوب این دو پدیده محسوب می‌شوند. در این میان با احتساب دریای خزر در شمال کشور ایران و امتداد آن بوسیله کوههای قفقاز همواره یک مانع عمده برای ورود صحراگردان از شمال قلمرو ایران از محدوده حدود خراسان تا گذرگاه داریال در شمال گرجستان بوده است و به عبارتی این کوهها از روزگار بسیار کهن همانند سدی سرزمین استپی اوراسیا را از تمدن‌های پیشرفته‌تری که در بین‌النهرین و آناتولی متمرکز بودن، جدا می‌ساخت (دانشگاه کمبریج، ۱۳۷۳، ج ۳: ۶۱۷).

ب: نقش گذرگاهی

کوههای قفقاز علاوه بر نقش بازدارندگی، از نقش گذرگاهی نیز برخوردار بود، زیرا تنها راه مهم زمینی برای عبور صحراگردان شمال کوههای مذکور به ایران، آناتولی و بین‌النهرین از گذرگاه‌های قفقاز بوده است (امیر احمدیان، ۱۳۸۴: ۱۴۴). قفقاز این موقعیت گذرگاهی را مدیون وجود دو گذرگاه موسوم به دربند در شمال داغستان و داریال در شمال گرجستان است و در میان گذرگاه دربند از آن جهت که عبور از آن مستقیم‌اً به ضرر امنیت ملی ایران محسوب می‌شد، برای ایرانیان از اهمیت بیشتری برخوردار بود. گذرگاه دربند حدود چهار کیلومتر از امتداد ۱۲۵۰ کیلومتری کوههای قفقاز را به خود اختصاص می‌داد و از دریای خزر تا کوههای تبرسران امتداد داشت. البته گذرگاه دربند علاوه بر این که محل عبور اقوام صحراگرد شمال قفقاز به ایران بود، برای ایرانیان نیز تنها راه ورود به قفقاز شمالی محسوب می‌شد، ولی این اهمیت ژئواستراتژیک از آن جهت که بسیار کم در تاریخ مورد بهره‌برداری ایرانیان قرار گرفته است، محل تأمل فراوان نیست. در منابع تاریخی از تنگه دربند به عنوان «کلید و دروازه آهنین امپراطوری ایران» یاد می‌شود. (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۳۶۱ و ۳۶۰)

تنگه دربند علاوه بر گذر مهاجمین، برای گذر مخالفین سیاسی از ایران نیز مهم بود؛ برای نمونه‌هایی از این موقعیت به فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۱۱۲؛ دانشگاه کمبریج، ۱۳۷۱: ۳۴۴ رجوع شود.

ج: نقش ایجاد خط فاصل فرهنگی بین شمال و جنوب و نقش پایگاه حفظ خرده فرهنگها

کوههای قفقاز به علت امتداد و ارتفاع زیاد، مانع از عبور و مرور ساکنان دو سوی خود با یکدیگر می‌شد و از این جهت در طول تاریخ، به مرور باعث ایجاد تفاوت فرهنگی عمیق بین دو طرف شد. بویژه بعد از آن که جنوب کوههای قفقاز در فرهنگ عمومی ایران مستحیل شد، این شکاف عمیق‌تر نیز گردید و شاید از این روست که از طرف ساکنان جنوب قفقاز به ساکنان شمال قفقاز لقب یاجوج و ماجوج داده شد که حضرت ذوالقرنین در مقابل آنان سد دربند را ساخته است (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۲۰۵). یک دلیل برای روشن شدن تأثیرپذیری مرزهای فرهنگی قفقاز جنوبی از کوههای قفقاز این است که مذهب تشیع در دوره صفوی حداکثر تا

کوههای قفقاز ادامه پیدا کرد و بعد از آن به طور محسوسی از نفوذ آن کاسته شد. از طرفی کوههای قفقاز، به علت جغرافیای خاص خود پذیرای اقوام و خرده فرهنگ‌های بسیار بوده است، به طوری که جغرافی نویسان به آن کوه زبان‌ها نام نهاده‌اند. استرابون جغرافی نویسنده رومی از حدود هفتاد زبان در کوههای قفقاز سخن به میان می‌آورد (کوک، ۱۳۸۳: ۳۴۴). ابن حوقل جغرافی نویسنده مسلمان، تعداد زبان‌های رایج در قفقاز را حدود سیصد زبان ذکر می‌کند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۹۴). علت این تنوع، امکانی بوده است که کوههای قفقاز برای آنان فراهم می‌کرده است این کوهها، علاوه بر این که آنها را از مهاجمین شمالی و جنوبی محافظت می‌کرد، از ارتباط بیشتر و مستحیل شدن در فرهنگ همدیگر نیز جلوگیری می‌نمود. این اقوام در مقاطعی از تاریخ که شرایط مطلوب نظامی برایشان فراهم بوده با سرازیر شدن به مناطق جنوبی‌تر در فرهنگ عمومی این مناطق نیز تأثیر گذاشته‌اند. برای مثال، لزگی‌ها و غازی قوموق‌ها در دوره افشاریه ضمن اینکه برای دولت نادر مزاحمت‌هایی در رسیدن به قفقاز ایجاد کردند، در مقاطعی از این دوره با ورود به مناطق جنوبی، باعث گسترش مذهب تسنن در بخش‌های از این مناطق شدند. به طور خلاصه، تفاوت فرهنگی ساکنان کوههای قفقاز با مناطق جنوبی آن در طول تاریخ ادامه داشته و این مسئله مورد بهره‌برداری سیاسی کشور عثمانی و روسیه بر ضد ایران شده است.

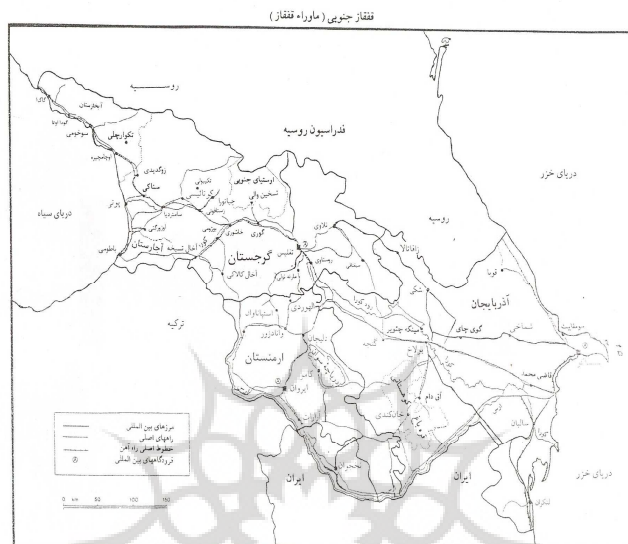
د: نقش تأثیرگذاری در نوع حکومت مناطق جنوبی آن

بر اساس یک نظریه ژئوپلیتیکی، بین قدرت و میزان فاصله از ناحیه مرکزی آن قدرت، رابطه معکوس وجود دارد (دوئرتی، ۱۳۷۳: ۱۱۰). یعنی هرچه فاصله ناحیه‌ای از ناحیه مرکزی (پایتخت) بیشتر باشد، قدرت حکومت مرکزی در آنجا ضعیف‌تر است و بالطبع حکام چنین مناطقی از اختیارات بیشتری برخوردار خواهند بود. این نظریه قابلیت تبیین چرایی برخی اختیارات ویژه مناطق جنوب کوههای قفقاز در طول تاریخ را برقرار است. با وجود این، در چهار سوی ایران بزرگ مناطقی وجود داشت که همانند منطقه مورد مطالعه این مقاله از حکومت مرکزی دور بود ولی در مقاطعی از تاریخ که حکومت‌های متمرکز و مقتدری در ایران شکل می‌گرفت، اختیارات آنان از بین می‌رفت؛ ولی منطقه جنوبی قفقاز در اکثر طول تاریخ

از نوعی نیمه استقلال نظامی برخوردار بوده است. حکومت‌های جنوب قفقاز قبل از اسلام حتی در دوره ساسانی که بساط حکومت‌های ملوک الطوایفی عهد اشکانی برچیده شده بود، لقب شاه داشتند که در عین تابعیت از حکومت ساسانی، از نوعی استقلال نیز برخوردار بودند. این شاهان جزو معدود شاهانی بودند که حکومت و دارائی‌های ناحیه جنوب قفقاز را به ارث می‌گذاشتند (حمزه بن حسن اصفهانی، ۱۳۴۶: ۵۶-۵۵؛ کسروی، ۲۵۳۵: ۲۵۷).

در سده‌های اول دوره اسلامی نیز وضع یادشده ادامه یافت. از قرن سوم تا دهم هجری با تشکیل حکومت شروانشاهان، حکومت این منطقه همانند یک منطقه فدرال در درون قلمرو امپراطوری ترکان محفوظ ماند. فقط در دوره صفوی برای مدتی کوتاه استقلال آنان از بین رفت ولی شورش‌های مردم این منطقه در سالهای آخر عمر حکومت صفوی و افشاری که به تحریک دولت‌های عثمانی و روسیه صورت می‌گرفت، درست بودن روال گذشته را اثبات کرد. در هر صورت، با عنایت به وجود گذرگاه‌هایی در قفقاز بزرگ لازم بود، همواره حکومت مرکزی مراقب آن بوده تا نگذارد دشمنان با ورود از آن، امنیت ایران را به مخاطره بیندازند و از آنجایی که حکومت مرکزی در سه سوی دیگر ایران نیز تهدیداتی داشت، ترجیح داد با عنایت به مساعدتی که کوه‌های قفقاز در بازدارندگی دشمنان می‌کرد، در این منطقه به حکام آن نوعی استقلال داخل اعطا نماید تا آنان با رغبت بیشتر از منطقه حفاظت کنند و مشابه این اختیارات را در گرجستان یعنی جنوب داریال نیز دادند. زیرا گرجستان همواره در طول تاریخ ایران اسلامی عنوان «والی» داشته است که برخلاف بیگلربیگی نشین‌های ایران، حکومت مرکزی حق عزل و نصب حکام آن را در این منطقه نداشته و شاهان مذکور فقط در کلیت امر تابع دولت اصلی ایران بودند (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۷۶) (نقشه شماره ۲).

نقشه شماره ۲: قفقاز جنوبی و ماوراء قفقاز



اقتباس از امیر احمدیان، ۱۳۷۶: ۱۲۶

۲- دل مشغولی‌های ژئوپلیتیکی حکومت‌های ایرانی در قفقاز

الف: حکومت‌های ایرانی پیش از اسلام

از عهد مادها به این طرف که در ایران حکومت‌های بزرگ و متمرکز تشکیل شد، برای دفاع از کشور و همان‌طور دنبال نمودن اهداف نظامی، به ارتش توجه ویژه‌ای می‌شد. مقام این طبقه در ساختار اجتماعی کشور به‌طور محسوس بالارفت و در رأس هرم طبقاتی قرار گرفت، به طوری که خود پادشاه نیز از طبقه جنگ‌جویان محسوب می‌شد. در سایه چنین توجهی، ایران از ارتش قدرتمند و قابل توجهی برخوردار شد که می‌توانست هجوم همیشگی اقوام صحراگرد به قلمرو ایران را که از شرق ایران صورت می‌گرفت، دفع نماید. از این تاریخ تا شکست ایران به وسیله اعراب، هرگز مهاجمان شرقی نتوانستند بجز نفوذهای مقطعی و کم خود در ایران، تمامیت مرزی ایران را به مخاطره بیندازند. مهاجمین که این راه نفوذ را مسدود

می‌یافتند، مسیر هجوم خود را عوض کردند؛ آنان سرزمین‌های روسیه در شمال دریای خزر را در نوردیدند و به امید دست یافتن به امپراطوری‌های پروتق آن روز، یعنی ایران و بیزانس به دروازه‌های قفقاز هجوم آوردند. ایرانیان در همه این ادوار ناچار شدند در دربند و داریال استحکاماتی بنا کنند و بدین وسیله مانع نفوذ این اقوام به فضای حیاتی خود شوند. کامل‌ترین گزارش درباره اهمیت حفاظت گذرگاههای مذکور بویژه باب‌الابواب دربند توسط اصطخری ارائه شده است. او می‌نویسد:

«پیوسته پادشاهان عجم محافظت این شهر را مهم داشته‌اند و این شهر را از پیش ایشان خطری می‌بوده است و از دشمنان بسیار رعایت کرده‌اند» (اصطخری، ۱۳۴۷:۱۵۷). ذکریا قزوینی نیز می‌نویسد: «این قلعه، یکی از سرحدات اسلام است. در نزدیکی شهر کوهی است بلند (کوههای قفقاز) و هیمه بر سر آن کوه جمع کنند که اگر دشمن نزدیک به دربند آید، برای دور کردن اهل ولایت اران، آذربایجان و ارمنیه آتش افروزند ... پادشاهان عجم در ضبط این سرحد بسیار اهتمام داشتند» (قزوینی، ۱۳۷۳:۵۸۳). اقدام پادشاهان ایرانی قبل از اسلام در رساندن مرزهای خود به قفقاز و حفاظت از گذرگاه مزبور، بسیار است که ذکر همه آن باعث طولانی شدن بحث می‌شود. لذا خوانندگان علاقه‌مند به مطالعه بیشتر می‌توانند به این منابع جلب می‌کنم. (یکتایی، ۱۳۵۱:۹۵؛ هرودت، ۱۳۳۹:۱۹۸؛ دیاکونف، ۱۳۵۱:۱۰۳؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۰:۱۰۰)

غفلت ایرانیان باستان از دستیابی به قفقاز و یا حفاظت این گذرگاه تبعات ژئوپلیتیکی اسفباری داشت. برای مثال، زمانی که هوخشتره پادشاه ماد، شهر نینوا پایتخت آشور، در غرب قلمرو خود را به محاصره گرفت، قادر به حفاظت از معابر قفقاز در شمال غربی قلمرو خود نشد. در نتیجه سکاها از آن عبور نمودند و توانستند با استقرار در جنوب قفقاز به حاکمیت مادها بر آسیا پایان دهند (هرودت، ۱۳۶۸:۲۳). در عهد اشکانیان نیز آلان‌ها با عبور از گذرگاههای قفقاز، ضرباتی به آنان وارد کردند. همچنین در عهد انتقال قدرت از اشکانیان به ساسانیان، زمانی که اردشیر ساسانی موفق شد بر اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی پیروز شود، اتحادیه‌ای نیرومند برای جبران شکست اشکانیان ایجاد شد. رهبری این اتحادیه با خسرو اول، پادشاه اشکانی ارمنستان بود. او نه تنها از گذرگاههای قفقاز محافظت نکرد، بلکه آن را به روی سکاها باز کرد و چون ساسانیان هنوز نتوانسته بودند به قفقاز دست یابند، از عبور سکاها

آسیب فراوان دیدند (مشکور، ۱۳۶۷: ۳۸۶).

در سالهای بعد، بهرام، پادشاه ساسانی که قادر به اداره درست کشور نبود و از طرفی از مداخله ایران در قلمرو خود ناراحت بود، پیش از حرکت به ایران آلان‌های شمال قفقاز را بر آن داشت که از گذرگاه‌های قفقاز عبور کنند. آلان‌ها که وارد قفقاز جنوبی شده بودند، موجب خسارت بسیار شدند و فقط مرگ اورلین، امپراتور روم در مسیر حمله به ایران بود که ایران را قادر نمود آلان‌ها را از قفقاز جنوبی بیرون کرده و گذرگاه‌ها را بر روی آنان محکم کنند (مشکور، ۱۳۶۷: ۳۹۷).

مسئله ژئوپلیتیکی دیگر قفقاز در این دوره، هزینه حفاظت گذرگاه‌های قفقاز بود. دولت ایران مایل بود دولت روم در هزینه نگهداری این گذرگاه‌ها مشارکت نماید. زیرا عبور صحراگردان از داریال فقط به ضرر متصرفات ایران تمام نمی‌شد، بلکه روم نیز در بخش‌هایی از گرجستان و آناتولی، از این هجوم آسیب می‌دید. از این رو موضوع هزینه گذرگاه‌ها همواره در گفتگوهای طرفین وجود داشت.

در زمان شاپور دوم، امپراتوری روم بخشی از این هزینه‌ها را تقبل کرد (مشکور، ۱۳۶۷: ۴۰۶). با این وجود دولت روم که علاقه‌ای به پرداخت این هزینه نداشت، هر وقت که فرصت پیدا می‌کرد، از پرداخت آن خودداری می‌کرد. چنانچه در عهد پیروز از پرداخت آن خودداری نمود و این موضوع در عهد قباد منجر به حمله ایران به روم جهت تأدیة این مطالبه شد (همان، ۴۳۱).

در عهد خسرو انوشیروان، دولت روم متعهد شد که معادل مبلغ ۱۱ هزار پوند طلا برای نگهداری دربند و سایر گذرگاه‌های قفقاز به دولت ایران بپردازد (همان، ۴۴۳) ولی دولت روم کمی بعد از اجرای تعهد خود امتناع کرد و این کشمکش ادامه پیدا کرد.

قفقاز در این اعصار یک مسئله ژئوپلیتیکی دیگر نیز داشت و آن موضوع مذاکره رقبای شرقی و غربی ایران جهت اتحاد با همدیگر و فشار بر ایران بود. نقطه اتصال این دو قدرت در قفقاز بود. این دو قدرت ترک‌ها و بیزانس‌ها بودند. این گروه از ترکان که از حدود ۵۵۰ تا ۶۵۰ میلادی حکومت کردند، بنیان‌گذار نخستین دولت ترکی هستند. آنان اتحادیه‌ای از اقوام مختلف بودند که زیر پرچم فرمانروایی با لقب عمومی خاقان گرد آمده بودند. (کستلر، ۱۳۶۱: ۲۸-۲۹). قلمرو ترک‌ها در این زمان که معاصر با انوشیروان ساسانی است از چین تا شمال

دریای خزر امتداد داشت. مذاکره شامل دو محور اصلی بود: هجوم ترک‌ها از معابر قفقاز به ایران (پروکوپوس، ۱۳۸۲: ۸۱ و مشکور، ۱۳۶۷: ۴۴۹) و دیگری انحراف راه ترانزیت کالاهای شرق از مسیر ایران به مسیر روسیه تا بدین ترتیب درآمد ایران از عبور و مرور کالاهای راه ابریشم کاهش یابد. البته بهره‌برداری از این راه تازگی نداشت، زیرا راه ابریشم که از چین آغاز و به شهر وخش در آسیای مرکزی ختم می‌شد در وخش به سه شاخه تقسیم می‌شد: ۱- شاخه عبوری از قره قوروم به قندهار و بالاخره به بنادر هند، ۲- راه عبوری از بلخ و مناطق داخلی ایران و ختم شدن به دریای سیاه یا مدیترانه، ۳- راه عبوری از خزر و ماوراءخزر و ختم شدن به دریای سیاه (هارماتا و دیگران، ۱۳۷۶: ۳۷۲). باوجود این اولین باری بود که بنا به گواهی‌های تاریخی از این راه بهره‌برداری سیاسی به شکلی که ذکر می‌شود به عمل می‌آمد.

ب: حکومت‌های ایرانی دوره اسلامی

با ورود مسلمانان، اهمیت ژئوپلیتیکی قفقاز همچنان ادامه یافت. علت این اهمیت به حضور قوم خزر در قفقاز شمالی - درست نقطه مقابل دربند، آخرین مرز ایران در قفقاز- مربوط می‌شود. خزرها یکی از اقوام ترک ساکن ولگا و قفقاز بودند. اوج قدرت خزرها در قرون هفتم تا دهم میلادی بوده است (کستلر، ۱۳۶۱: ۱۵) ظاهر آ، بر اساس یافته‌های تاریخی، اولین حضور مؤثر آنان در روابط با ایران به عهد اردشیر ساسانی (۲۴۰-۲۶۶ میلادی) مربوط می‌شود (دانلپ، ۱۳۸۱: ۳۰). اهمیت ژئوپلیتیکی قفقاز در این مقطع تاریخی از این جهت بود که اگر اعراب از آن می‌گذشتند، راه نفوذ اسلام به سرزمین روسیه و اروپای شرقی باز می‌شد و این امکان وجود داشت که اعراب بتوانند با دور زدن قفقاز، کشور مسیحی بیزانس را به محاصره گیرند (کستلر، ۱۳۶۱: ۳۳-۳۲). با سقوط بیزانس تنها پایگاه مسیحیت در جهان قرون وسطی سقوط می‌کرد. خزرها در طول تاریخ خود از سه پایتخت برخوردار بودند. بلنجر در دامنه قفقاز شمالی درست در خط شمالی دربند، سمندر کمی شمالی‌تر از پایتخت قبلی آنهم در سواحل غربی دریای خزر و بالاخره ایتل در مصب رود ولگا. علت اصلی این تغییر پایتخت‌ها نیز دور شدن از تاخت و تازهای اعراب بوده است (همان، ۶۲).

در این زمان نیز همانند زمان ساسانیان، اتحادیه بین خزرها و بیزانس‌ها بر علیه جهان اسلام

به وجود آمد. مرکزیت اقدام مشترک این دو علیه جهان اسلام، قفقاز بود. به موجب اتحاد، لئون سوم، امپراتور بیزانس، دختر خان خزرها را به عقد ازدواج پسر خود درآورد (لومرل، ۱۳۲۹: ۹۷). حاصل این ازدواج شخصی به نام «لئوی خزر» بود که فرمانروای آینده بیزانس گردید (همان، ۳۵)

از زمان مواجهه مسلمین با خزرها در قفقاز شمالی تا آغاز عهد عباسیان که خلافت اسلامی خود را در قفقاز به مرزهای امپراطوری ساسانی قانع کرد، طرفین به کرات از گذرگاه‌های قفقاز گذشته و بر علیه منافع یکدیگر وارد عمل شدند. هدف خزرها عبور از قفقاز و دست‌اندازی به متصرفات مسلمین در جنوب این کوه‌ها بود و هدف مسلمین دست‌اندازی به نواحی ولگا و دیگری پشت سر گذاردن مانع طبیعی قفقاز و نزدیک شدن به بیزانس بود (کستلر، ۱۳۶۱: ۳۳-۳۲).

نکته قابل ذکر در این مقطع تاریخی این است که اعراب رضایت به نوعی خودمختاری حکام محلی جنوب کوه‌های قفقاز دادند که از زمان ساسانیان به نوعی سنگ بنای شده بود. هدف این کار باز گذاشتن دست محافظین گذرگاه‌های قفقاز و تقویت آنان بود. زمانی که برای اولین بار گفتگویی بین شهر براز، حاکم ایرانی شهر دربند و فرمانده عرب صورت گرفت، شهربراز از فرمانده عرب خواست که آنها را با گرفتن جزیه در مقابل خزرها زبون نکند. این مسئله مورد موافقت «عمر» خلیفه مسلمین قرار گرفت و از آن پس محافظین گذرگاه قفقاز امتیازاتی به دست آوردند (طبری، ۱۳۵۲: ۱۹۸۲).

نکته قابل ذکر دیگر قفقاز پیش از تشکیل حکومت شروان شاهان، کمک بیزانس به بابک خرم‌دین از گذرگاه‌های قفقاز برای ایستادگی در مقابل خلافت عباسی بود (اشپولر، ۱۳۶۹: ۳۶۹). بی‌سبب نیست که بابک خرم‌دین در اوج قدرت عباسیان به مدت بیست سال موفق به ایستادگی در مقابل اعراب شد.

در دوره دوم حکومت عباسیان بر جهان اسلام که همزمان با حکومت متوکل عباسی به سالهای ۲۴۷-۲۳۲ (۸۴۷-۸۶۱م) بود. سیطره خلافت عباسی بر قفقاز به تدریج به ضعف گرایید و در جنوب قفقاز حکومت‌های محلی نظیر هاشمیان در دربند و شروانشاهان در شیروان پدید آمدند (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۷). شیروانشاهان که بعدها هاشمیان را نیز به تابعیت خود

درآوردند، برای مدت حدود هفت قرن بر جنوب قفقاز حکومت داشتند. حاکمان ایران در طول این هفت قرن به ندرت در صدد اداره مستقیم گذرگاه‌های قفقاز برآمدند، بلکه اداره آن را به حکام نیمه مستقل شیروانشاهی سپرده و با آرامش بیشتر به مسائل خود در سایر جهات جغرافیایی پرداختند. حدود دو قرن از این هفت قرن که دوره ضعف خزرها و نابودی آنان بود، مشکل جدی دروازه‌های قفقاز را تهدید نمی‌کرد ولی از قرن ششم هجری اقوام ترک دیگری به نام قیچاق‌ها جایگزین آنان شدند. قیچاق که از قرن ۱۱ میلادی در قزاقستان ظاهر شده بودند. در پایان این قرن خود را به دشت‌های شمال قفقاز و سواحل حاشیه دریای سیاه، تا کارپات، رساندند و از این زمان از گذرگاه‌های قفقاز مزاحمت‌هایی برای شیروانشاه ایجاد کردند. به دنبال یورش مغولان در قرن هفتم هجری، به سرزمین قیچاق‌ها گروهی از آنان از شیروانشاه اجازه عبور گرفته و پس از گذشتن از دربند به شهر قبله و گنجه هجوم آوردند و سرانجام به پیشنهاد اتابک ازبک پادشاه ایلدگزی آذربایجان به شرط اتحاد با او علیه گرجستان در حدود گنجه سکنی گزیدند (رعیتی، ۱۳۸۷:۱۱۳).

در عهد حاکمیت مغولان، اهمیت ژئوپلیتیکی قفقاز برجسته‌تر شد، زیرا در دو سوی آن، دو شاخه مهم از حکومت مغول به نام ایلخانان ایران و اردوی زرین (در قفقاز شمالی) شکل گرفت که مهمترین عامل نزاع آنان بر سر حاکمیت بر قفقاز بود. اردوی زرین مدعی بود حاکمیت بر قفقاز توسط چنگیز به آن اردو واگذار شده است (شبانکارای، ۱۳۷۶:۲۹۰). در حالی که ایلخانان ایران مدعی بودند که منگو از جانشینان بعدی چنگیز آن را در ذیل تصرف آنان گذارده است. ایلخانان ایران در تمام طول حکومت خود سخت از گذرگاه‌های قفقاز حفاظت می‌کردند تا اردوی زرین از آن عبور نکند. این اقدام در چندین مقطع تاریخی که خللی در محافظت آن رخ داد، موجب عبور اردوی زرین از آن و خسارات فراوان به ایران شده است. در یک مورد که مصادف با ضعف ایلخانان و روی کار آمدن حکومت‌های محلی دوران فترت بود. شیروانشاهان که از حکومت محلی آل چوپان ناراضی بودند، گذرگاه دربند را بر روی خان اردوی زرین باز کردند و با هجوم به تبریز موفق به سقوط حکومت آل چوپان شدند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰:۲۴۲). منازعه بین دو اردوی مذکور که در تمام طول حکومت ایلخانان ادامه یافت، موجب اتحاد اولوس جوجی با اولوس جغتای در ماوراءالنهر و ممالیک

مصر در سوریه و مصر علیه ایران شد. جهت اصل این ارتباط در بعد نظامی تحت فشار قرار دادن ایلخانان ایران از ناحیه قفقاز توسط اردوی زرین بود. این اقدام می‌بایست همزمان با حملات دو متحد دیگر از شرق و غرب انجام می‌شد (بیانی، ۱۳۷۵: ۸۲۱-۸۲۵). قفقاز در این زمان از این جهت که محل عبور مخالفین سیاسی ایلخانان ایران و فرار به اردوی زرین بود نیز اهمیت داشت (رشیدالدین، ۱۹۵۷: ۱۱۲).

در دوره تیموری نیز اهمیت قفقاز محفوظ ماند. علت این اهمیت به جهت ادامه منازعه بین ایران و باقی مانده‌های اردوی زرین در قفقاز شمالی و روسیه بود. تغمیش، خان اردوی زرین مدام از طریق عبور از معابر قفقاز برای حکومت تیموری در آذربایجان مزاحمت ایجاد می‌کرد و تیمور نیز چندین بار از طریق عبور از قفقاز به تعقیب خان مذکور در سرزمین روسیه اقدام کرد.

در دوره حکومت‌های صفوی تا قاجاریه نیز این اهمیت‌های ژئوپلیتیکی همچنان برقرار بود. اهمیت معابر قفقاز برای صفویان و افشاریه از جهت این بود باقیمانده‌های اردوی زرین که در کریمه تشکیل دولت بودند. داغستانی‌های جنوب شرقی قفقاز را تابع خود قلمداد می‌کردند (م.ی.پاپ، ۱۳۷۶: ۵۵). هر دو قوم ذکر شده به لحاظ مذهبی و حتی سیاسی به نوعی تابعیت دولت عثمانی را داشتند. (همان) در نتیجه در هنگام بروز منازعات بین ایران و عثمانی که با رسمی شدن مذهب شیعه در ایران شدت نیز یافته بود. خانان کریمه به همراه متحدان قفقازی خود از معابر قفقاز یا خود کوه‌های قفقاز بر صفویان فشار می‌آوردند. این مسئله در دوره نادر شاه افشار موجب لشگرکشی‌های متعدد او به داغستان شد و بالاخره معابر قفقاز در آستانه افتادن این مناطق به دست روس‌ها محل عبور روس‌ها به مناطق تحت تصرف ایران بود. به‌طور خلاصه، کثرت علائق ژئوپلیتیکی حکومت‌های ایران در قفقاز که به شماری از آن اشاره شد، موجب گردید که این حکومت‌ها همواره تلاش نمایند مرزهای خود را در معابر گذرگاه‌های قفقاز حفظ نمایند تا از امکان دفاعی مناسبی در مقابل مهاجمین برخوردار باشند.

۳. شاخصه‌های هویتی در جنوب قفقاز

یکی از مهمترین مشابهت‌های فرهنگی ایران با شمال ارس تا قفقاز تابعیت تغییرات مذهبی این

مناطق از ایران است در دوره قبل از اسلام نظر به رقابت دو دین زرتشتی و مسیحیت در این منطقه ساکنان این مناطق ترکیبی از دو دین فوق بودند با وجود این قسمت غربی قفقاز جنوبی به علت نزدیکی به روم بیشتر مسیحی و قسمت‌های شرقی به علت تحت سلطه مستقیم ایران بودن زرتشتی بودند. رخنه زرتشتی‌گری در شرق قفقاز جنوبی به قدری بود که برخی حتی در دوره صفوی از رقم اغراق آمیز ۵ هزار آتشکده در شیروان صحبت به میان می‌آورند (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۴۷۱-۴۷۵). با ورود اسلام به ایران و گرایش حداکثری ایرانیان به مذهب تسنن ساکنان قفقاز جنوبی نیز مسلمان سنی مذهب شدند به طوری که جغرافی نویسان مسلمان مذهب مردمان مذکور را «سنت و جماعت» نام می‌برند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۵۴ و ۵۵۷). به طوری که همزمان با تشکیل دولت صفوی و شیعه شدن ایران اکثریت ساکنان این مناطق نیز به عنوان تابع دولت ایران شیعه شدند و این مسئله علی‌رغم این واقعیت بود که کانون‌های تغذیه کننده مذهب تسنن در این مناطق به مراتب بیش از سایر مناطق ایران بود از جمله ساکنان داغستان یعنی شمال کوه‌های قفقاز و عثمانی هر دو سنی مذهب بودند و از آنجایی که خارج از محدوده حکومتی ایران بودند، بر آن مذهب باقی ماندند و از این جهت با ساکنان جنوب قفقاز تفاوت پیدا کردند. بر اساس آمارهای موجود از جمعیت ۸ میلیونی آذربایجان در سال ۱۳۸۷ بیش از ۷۰٪ شیعه هستند و این کشور دومین کشور شیعه مذهب دنیا به حساب می‌آید (رضایی، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

علاوه بر تفاوت مذهبی مردمان شمال دربند با جنوب آن به لحاظ خلق و خوی نیز متفاوت بودند به طوری که نویسندگان، ساکنان جنوب و دربند را به مهمان‌نوازی، حرمت جان انسان، حرمت خانواده و دیگر خصلت‌های نیکو توصیف کرده‌اند ولی بر عکس ساکنان شمال آن را به عناوینی چون وحشی‌صفتان مردم‌نما (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۲۰۹)، شرور (باکیخانوف، ۱۳۷۰: ۱۱۹)، غارتگر و دزد نام برده‌اند (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۱۲۳).

علاوه بر خصلت‌های مذکور در برخی آداب و رسوم نیز تفاوت عمده بین قلمرو ایران تا دربند و قلمرو داغستان بود که برخی از آنها حاکی از تفاوت کامل فرهنگی بین این دو سرزمین است. برای مثال، تفاوت‌های اساسی در مراسم عزاداری (همان، ۱۳۶۳: ۸۴۰)، قربانی کردن (دولاوله، ۱۳۷۰: ۳۶۴)، مراسم عروسی (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۸۳۰)، آداب غذا خوردن

(دولواله، ۱۳۷۰:۳۶۴)، پوشش بانوان (اولناریوس، ۱۳۶۳:۸۳۰)، بین شمال و جنوب دربند برقرار بوده است. و این تمایز از نظر وجوه فرهنگی و ایدئولوژیک تا سده ۲۰ میلادی همچنان حفظ شده است (آکینر، ۱۳۶۷:۱۵۳).

علی‌رغم این تفاوت بین شمال و جنوب دربند یکسانی‌های فراوانی بین مناطق جنوبی دربند تا ارس با سایر ایالات ایرانی وجود داشت. این اشتراک در نظام آموزشی، مواد درسی، مذهب، آداب و رسوم، ادبیات‌کام لاً مشهود است.

در این منطقه نظیر سایر ایالات ایرانی دو مقطع تحصیلی وجود داشت یکی مکتب و دیگری مدرسه. در مکتب دانش‌آموزان ابتدا الفبای عربی را فرا می‌گرفتند و سپس عم جزء را تمام می‌کردند و بعد از موفقیت در آن مرحله کل قرآن را روخوانی می‌کردند و به دنبال یادگیری قرآن، کتاب‌های مختلف از قبیل موش و گربه عبید زاکانی، نصیحت‌نامه فریدالدین عطار نیشابوری و گلستان سعدی و دیوان حافظ را فرا می‌گرفتند (Afandiyev, 1999: 460).

در مدرسه طلبه‌ها ابتدا به یادگیری زبان فارسی و عربی به صورت تخصصی می‌پرداختند و سپس به آموزش فقه، فلسفه، ریاضیات، نجوم و تاریخ یعنی همان چیزهایی که در ایران رایج بود روی می‌آوردند.

آداب و رسوم رایج در دربند و جنوب آن به عنوان یکی از اجزای فرهنگی همسانی بسیار زیادی با سایر مناطق ایران داشت این آداب و رسوم مرکب دو عنصر فرهنگی قبل و بعد از اسلام بود از دوره صفوی با انتخاب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور نمادهای فرهنگی این مذهب به عنوان بخش اصلی هویت ایرانی و وجه تمایز آن با غیر ایرانی‌ها همسایه درآمد.

از آداب و رسوم باستانی ایران می‌توان به برخی اعیاد مهم باستانی نظیر نوروز یا مراسم چهارشنبه سوری و شب یلدا اشاره کرد و از نمادهای وحدت مذهبی می‌توان به مراسمی نظیر بزرگداشت شهادت حضرت علی (ع) و فرزندان آن امام و اعیاد مربوط به امامت و جانشینی آن حضرات اشاره کرد. البته نباید عناصر پیش گفته را به عنوان اجزای فرهنگی هویت ایرانی، صرفاً حاصل نگرش امروزی تلقی کرد، زیرا این اجزا در ادوار گذشته نیز به عنوان بخشی از هویت ایرانی تلقی می‌شده است. کمپفر در شرح آداب و رسوم ایرانیان برخی امور مربوط به آنان را چنین می‌شمارد: زیارت‌ها: نظیر زیارت مکه، کربلا و مشهد، اعیاد و عزاها: نظیر عزاداری ماه

محرم، ۲۸ صفر سالروز شهادت امام حسن (ع)، ۱۷ ربیع‌الاول ولادت حضرت پیامبر اکرم (ص)، ۲۱ رمضان سالروز شهادت امام علی (ع) و نوروز زمان تحویل سال (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۸۳-۱۷۶).

کامل‌ترین گزارش پیرامون آداب و رسوم رایج در منطقه مورد مطالعه، متعلق به آدام اولتاریس آلمانی است او که مدت‌نسبتاً طولانی در دربند و شماخی مرکز ایالت شیروان توقف داشته. او گزارش مبسوطی از برگزاری مراسم چهارشنبه سوری یا همان تشریفات و آیین‌های رایج در ایران ارائه می‌کند (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۴۷۶-۴۶۵). نوروز نیز در منطقه مورد مطالعه ما با همان کم و کیف ایرانی برگزار می‌شد (یوردشاهیان، ۱۳۸۰: ۵۳). مردم این مناطق همانند سایر نقاط ایران در آستانه سال نو دانه سبز می‌کنند، تخم‌مرغ رنگ می‌زنند و غذاهای لذیذ می‌پزند، هفت‌سین می‌چینند و بالاخره به هم دیگر عیدی می‌دهند و این روز را تبریک می‌گویند (روشن، ۱۱: ۱۳۵۸). اولتاریوس گزارش کاملی از برگزاری نوروز در شماخی ارائه می‌کند (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۸۰۵). او همچنین از برگزاری عمومی مراسم ۲۱ رمضان سالگرد شهادت حضرت علی (ع) و مراسم عید غدیر خم سخن به میان آورده و از گزارشی که در مورد آداب تدفین و اشتیاق مردم به دفن اموات در اماکن مقدس بین‌النهرین ارائه می‌کند (همان، ۳۶۲-۳۶۴ و ۴۶۵). کاملاً به یکسانی آداب و رسوم ایران و شمال ارس تا دربند می‌پردازد.

ادبیات مرسوم در منطقه مورد مطالعه پیش از ترک‌گرایی اکثریت مردم این منطقه که حدوداً بعد از مغولان رخ داد، کاملاً دارای شاخصه‌های ایرانی است. این که این مردمان در این مقطع تاریخی دارای چه زبانی بودند در بحث ما از اهمیت زیادی برخوردار نیست. نکته حائز اهمیت این است که این جماعت علی‌رغم هر زبانی که داشتند اشعارشان را به زبان فارسی سروده‌اند. این موضوع به نظر ما ناشی از نقش ژئوپلیتیکی قفقاز است زیرا ختم شدن مرزهای ایران به قفقاز موجب شد مردمان جنوب آن به هر زبانی که بودند به زبان رایج ایران بسرایند. علاوه بر زبان عناصر مورد بحث در این گونه آثار ادبی نیز کاملاً ایرانی است برای مثال اوج شکوفایی ادبی در قفقاز جنوبی متعلق به قرن ۶ و ۷ هجری و قمری است. به طوری که گفته می‌شود در این مقطع تاریخی شعرای این منطقه مبدع یک سبک تازه‌ای در شعر فارسی به نام سبک آذربایجانی شدند. نظامی گنجوی یکی از برجسته‌ترین شاعران این مقطع تاریخی است از

پنج اثر معروف او که در تاریخ ادبیات ما به خمسه معروف است چهار اثر چه به لحاظ شخصیت و چه به لحاظ محتوا کاملاً ایرانی یا ایرانیزه شده‌اند (براون ۱۳۶۸: از ۸۴-۹۹). در دوره ترک شدن اکثریت مردم منطقه ادبیات رایج عمدتاً شفاهی است که در اصطلاح ساکنان خود این مناطق موسوم به «عاشقی» است. عاشقی‌های معروف این منطقه همگی دارای مضامین و شخصیت‌های ایرانی است که برای مثال می‌توانیم به داستان کوراوغلو، اصلی و کرم، عباس و گولگز و داستان شاه اسماعیل اشاره کنیم. کوراوغلو شرح مبارزات یک عنصر ایرانی با اشغالگران ترک عثمانی است. داستان اصلی و کرم شرح دلدادگی پسر زیادخان بیگلربیگی منصوب ایران به قراباغ با دختر قارا کشیش است و بالاخره داستان عباس و گولگز شرح دلدادگی عاشق عباس به پری گولگز خانم و داستان شاه اسماعیل شرح دردهای شاه اسماعیل از اسیر شدن زنش «تاجلی خانم» به دست عثمانی‌ها در جریان نبرد چالدران می‌باشد. بر اساس آنچه ذکر شد، عناصر فرهنگی رایج در منطقه مورد مطالعه به لحاظ دارا بودن رمزگان فرهنگی ایرانی یکسانی‌های بسیار زیادی با فرهنگ ایرانی داشته است. علاوه بر این همسانی‌ها، مردمان این مناطق در احساس جمعی خود نیز به عنوان یکی از مؤلفه‌های تعیین هویت تاریخی خود را ایرانی می‌دانستند؛ چنانچه زمانی که خاندان مزیدی با ریشه کاملاً عربی به این منطقه آمده و به مقام شروانشاهی رسیدند، خیلی زود خصلت عربی خود را کنار گذاشته و برای خود ریشه ایرانی قائل شدند و مدعی گردیدند که نسب‌شان به بهرام گور می‌رسد (مسعودی، ۱۳۷۰: ۱۷۴) آنان حتی برای فرزندان خود نامهای ایرانی چون منوچهر، قباد، سالار، فریدون، فریبرز، فرخزاد، کیقباد، کاووس و غیره انتخاب کردند (رئیس‌نیا، هفت و ۳۹) و یا در اقدامی دیگر مردمان ساکن این منطقه برای مقابله با ادعای دولت عثمانی نسبت به این سرزمین طوماری تهیه کردند و در آن به ایرانی بودن سرزمینشان پای فشردند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۶۲۵-۶۲۴).

۴- نامهای ایرانی جنوب کوههای قفقاز

در محدوده قفقاز و مناطق جنوبی آن اسامی بسیاری از اماکن جغرافیایی ایرانی است به طوری که در مقایسه با اسامی ترکی یعنی زبان رایج کنونی مردمان این مناطق، تعداد آن به مراتب

زیادتر است. از میان این اسامی می‌توانیم به نام قفقاز اشاره کنیم که از دو واژه پهلوی گپ= بزرگ و که= کوه اخذ شده است (مارکوارت، ۱۳۷۳:۱۸۷) همچنین رودخانه کر که گرجیان کورا می‌نامند از نام کوروش شاه هخامنشی اقتباس شده است (رضا، ۱۳۸۰:۲۳). برای باکو نیز که منابع تاریخی بادکوبه می‌نامند ریشه ایرانی ذکر شده است از این منظر باکو به معنی بادکوبیده است (مینورسکی، ۱۳۷۸:۱۹۶) این وجه نامگذاری به علت وزش بادهای نسبتاً قوی شمالی (خزری) و باد جنوب گیله‌وار می‌باشد (امیر احمدیان، ۱۳۸۱:۴۴۲). کسروی برای باکو وجه تسمیه دیگری نیز ذکر می‌کند که حاکی از پیوند عمیق این سرزمین با ایران است او با استفاده از منابع ارمنی این کلمه را «باکاو» یا «باکوان» دانسته و معتقد است «باک» در زبان باستان ایران معادل بک و بغ است و به معنی خدا به کار رفته است ولی گویا اینجا به معنی بزرگ می‌باشد و «ان» هم به معنی جا و زمین می‌باشد و بدین ترتیب باکوان یا باکاو» به معنی شهر یا سرزمین خدا می‌باشد (کسروی، بی تا: ۷۰-۷۱).

از سایر شهرهای منطقه مورد بررسی می‌توانیم از شمال به اسامی زیر اشاره کنیم: «دربند» به معنی درب آهنین، طبرسران (اهالی کوچ داده شده از طبرستان) (باکیخانوف، ۱۹۷۰:۱۵؛ پورصفر، ۱۳۷۷: ۳۶-۳۷)، شابران (همان شاپوران) (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۹۹ قسمت تعلیقات)، ارش (همان آرش) (مینورسکی، ۱۳۷۸:۱۹۶)، گشتاسفی (منتسب به گشتاسف یکی از اعضای خانواده ساسانی) (رازی، ۱۳۷۸:۱۴۴۹)، شیروان (منتسب به نام انوشیروان)، گنجه که در زبان پهلوی به معنی گنجینه و محل نگهداری محصول است، گفته می‌شود این نام به علت قرار داشتن گنجه در محل تلاقی راههای کاروان رو به آن داده شده است (امیراحمدیان، ۱۳۸۱:۴۵۹). و از این اسامی بسیار است.

تجزیه و تحلیل

با عنایت به اهمیت مرزهای طبیعی برای کشورهای دوره ماقبل مدرن معمولا دولت‌ها تلاش می‌کردند با رساندن مرزهای خود به این‌گونه مرزها، هزینه دفاعی کشور خود را پایین بیاورند و دولت‌های ایرانی نیز از این قاعده مستثنی نبودند و شاید از همین روست که گفته شده سیاست خارجی ایران در طول تاریخ بر یک اصل جغرافیایی استوار بوده و آن رساندن

مرزهای ایران به موانع طبیعی و حصار کوههای صعب‌العبور و پسراندن اقوام مهاجم به فرسنگ‌ها دورتر از این دیوارها بوده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۶۵).

شمال غربی ایران نیز به جهت عبور و مرور دشمنان یکی از مهم‌ترین مسیرهای هجوم بوده است و بنابراین حکومت‌های ایران به این قسمت از مملکت توجه ویژه‌ای داشته‌اند. در این صفحات سه پدیده طبیعی و بازدارنده وجود داشت که عبارت بودند از: رودخانه ارس، رودخانه کر و کوههای قفقاز. چنانچه از بررسی مربوط به تلاش حکومت‌های ایرانی برای تحقق مرزهای طبیعی در شمال غرب دیدیم، هیچکدام از حکومت‌های ایرانی از قدیمی‌ترین زمان‌ها تا افتادن این منطقه به دست روس‌ها مرزهای خود را به دو پدیده جغرافیایی اولی محدود نکردند و این مسئله ثابت می‌نماید که دو پدیده مذکور از امکان بازدارندگی قوی آنچنان که کوههای قفقاز دارا بودند، برخوردار نبودند، در عوض همه آنها تلاش کردند مرزهای خود را به کوههای قفقاز برسانند. از آنجایی که این متغیر در همه حکومت‌های مورد بررسی در ایران صدق می‌کند. بنابراین فرضیه، نقش بازدارندگی کوههای قفقاز در تلاش حکومت‌های ایرانی برای رساندن مرزهای خود به این حصار طبیعی اثبات می‌شود این یافته با یافته‌های پیش گفته در مقدمه مقاله، بویژه آن دسته که تلاش می‌کردند مرزهای ایران با انیران را در رودخانه ارس ترسیم نمایند، مغایرت دارد.

از طرفی با بررسی وجوه فرهنگی مردمان ساکن جنوب کوههای قفقاز، همسانی‌های بسیاری بین فرهنگ آنان با فرهنگ سایر ایالات ایران دیده شد و این درحالی بود که فرهنگ مذکور با فرهنگ شمال دربند و کوههای قفقاز که خارج از محدوده مرزهای ایران بود، تفاوت‌های بسیاری داشت. با این یافته ارتباط دو متغیر مرز جغرافیایی مشترک در یک برهه طولانی تاریخی با ایجاد هویت فرهنگی مشترک قوت گرفت و این یافته با نظریه قائلین به تفاوت هویتی ساکنان شمال و جنوب ارس تفاوت معنی‌داری را نشان می‌دهد، به عبارتی محدوده فرهنگ ایرانی در قفقاز تابع مستقیم مرزهای جغرافیایی بود. به عبارتی روشن‌تر مرزهای فرهنگی ایران، همانند مرزهای جغرافیایی‌اش به همان دربند ختم می‌شد و از دربند به مناطق شمالی‌تر، به شدت از نفوذ آن کاسته می‌شد به طوری که گویی اصلاً حضوری در این مناطق نداشته و ندارد.

البته این کاهش تبادل فرهنگی تا به این حد تقویداً فقط مختص مرزهای شمال غربی ایران می‌باشد و این مسئله نیز از جغرافیای خاص این قسمت از مرزهای ایران ناشی شده است. زیرا کوههای قفقاز به قدری بلند بودند که عبور از آنها برای انتقال دهندگان فرهنگ اعم از روحانیون، بازرگانان و نظامیان دشوار و تا حدودی غیر ممکن بود.

تنها دروازه‌ای که به ایران امکان می‌داد تا فرهنگ خود را از طریق آن به محدوده‌ای خارج از این حصار طبیعی انتقال دهد، دربند بودولی ایرانیان به عللی که احتمالاً ناشی از دارا بودن فضای حیاتی لازم در جنوب دربند بود، توجهی به شمال آن نداشتند و در تاریخ ایران به ندرت حکومت‌هایی بودند که دست به عملیات نظامی در شمال این محدوده زده باشند و شاید از همین رو است که همواره مردمان آن سوی مرز برای ایرانیان ناشناخته بودند و تعبیری چون یاجوج و ماجوج برای آنان به کار می‌رفته است.

علاوه بر همسانی‌های پیش گفته، ریشه ایرانی نامهای پدیده‌های طبیعی واقع در جنوب قفقاز خود مؤید تشابه هویتی بسیار بین جنوب و شمال ارس تا محدوده قفقاز است. جغرافی‌دانان معتقدند که نامگذاری سکونتگاهها، اشکال ناهمواریها، جویبارها و دیگر پدیده‌های طبیعی اغلب مستقیماً الگوهای فضایی لهجه و ملیت افراد را منعکس می‌کنند (جردن، ۱۳۸۰: ۲۱۴) و از همین جهت، امروزه بازتاب برخی اصطلاحات جغرافیایی به عامل مهمی در ترسیم مجدد مرزهای جغرافیایی دولتها مبدل شده است (اتابکی، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۸). این یافته نیز ارتباط بین دو متغیر مرز جغرافیایی مشترک و مشابهت‌های هویتی را به اثبات می‌رساند.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه که ذکر شد اقوام ایرانی از عهد مادها پس از این که توانستند در فلات ایران حکومت‌های بزرگی که اقوام متعددی را شامل می‌شد تشکیل دهند ناچار شدند مرزهای خود را به موانع طبیعی که از امکان بازدارندگی بیشتری برخوردار بود ختم نمایند تا بتوانند از امکانی که این موانع در دفاع از کشور می‌داد بهره‌مند شوند و بدین ترتیب مرزهای طبیعی ایران شکل گرفت این مرزها عبارت بودند از: جیحون و گاهی سیحون در شرق و شمال

شرقی، دریای خزر و کوههای قفقاز در غرب و شمال غرب، دجله و گاهی فرات در غرب و خلیج فارس و دریای عمان در جنوب.

دوره طولانی حاکمیت ایران و هویت ایرانی بر این مناطق موجب شد که هویت بومی این مناطق هرچه که بود به مرور به هویت ایرانی تغییر یابد و این تغییر در حوزه‌های مختلف فرهنگی نظام اداری، دین و مذهب‌کاملاً قابل رویت است و شاید از همین روست که گفته می‌شود مرزهای فرهنگی ایران به مراتب از مرزهای کنونی جغرافیایی آن وسیعتر است این مسأله مرهون حاکمیت طولانی حکومت‌های ایرانی بر فلات ایران با مرزهای طبیعی ذکر شده بود. کوههای قفقاز در شمال غربی ایران همان‌طوری که ذکر شد یکی از بزرگترین موانع طبیعی برای حکومت‌های ایرانی محسوب می‌شد و این موهبت تا عصر اختراع وسایل هوانوردی همچنان برای ایران دیوار دفاعی بزرگی محسوب می‌شد.

منابع

الف: کتب

۱. آکینر، شیرین (۱۳۶۷)، اقوام مسلمان اتحاد جماهیر شوروی؛ ترجمه: محمدحسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی.
۲. ابن حوقل (۱۳۶۶)، ایران در صورهِ الارض؛ ترجمه و تصحیح: جعفر شعار، امیر کبیر.
۳. ابن خردادبه (۱۳۷۰)، المسالک و الممالک؛ ترجمه: حسین قره‌چانلو، تهران: چاپخانه مه‌ارت.
۴. اتوتایل (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم؛ ترجمه: محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.
۵. اشپولر، برتولد (۱۳۶۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی؛ ترجمه: جواد فلاطوری، علمی و فرهنگی.
۶. اصفهانی، حمزه (۱۳۴۶)، تاریخ پیامبران و شاهان؛ ترجمه: جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۷. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۷)، مسالک و ممالک؛ به کوشش ایرج افشار، تهران.
۸. امیر احمدیان، بهرام (۱۳۶۷)، جغرافیای قفقاز؛ تهران: وزارت خارجه.
۹. امیر احمدیان، بهرام (۱۳۸۱)، جغرافیای کامل قفقاز؛ تهران: سازمان نیروهای مسلح.
۱۰. اولتاریوس، آدام (۱۳۶۳)، سفرنامه؛ ترجمه: احمد بهپور، جلد ۱، تهران: میلاد، ۱۳۶۳، ج ۱.
۱۱. بارتولد، واسیلی ولادیمیر، تذکر (۱۳۰۸)، جغرافیای تاریخی ایران؛ ترجمه: حمزه سردادور، چاپ اول، تهران: چاپخانه اتحادیه.
۱۲. باکیخانوف، عباسقلی (۱۹۷۰)، گلستان ارم؛ به سعی و اهتمام عبدالکریم علی‌زاده و دیگران، باکو، فرهنگستان علوم.
۱۳. بروان، ادوارد (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی) ت، ترجمه: غلامحسین صدری افشار، تهران: مروارید.
۱۴. بیات، کاوه (۱۳۷۹)، آذربایجان در موج خیز تاریخ؛ تهران: شبنوا.
۱۵. بیانی، شیرین (۱۳۷۵)، دین و دولت در عهد ایلخانان؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۶. پروکوپیوس (۱۳۸۲)، جنگ‌های ایران و روم؛ ترجمه: محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. پورصفر، علی (۱۳۷۷)، حکومت‌های محلی قفقاز در عصر قاجار؛ تهران: مؤسسه مطالعاتی تاریخ معاصر ایران.
۱۸. ترکمان، اسکندریگ (۱۳۷۷)، عالم‌آرای عباسی؛ به تصحیح اسماعیل رضوانی، جلد ۲، تهران: دنیای کتاب.
۱۹. تقوی اصل، عطا (۱۳۷۹)، ژئوپلیتیک جدید ایران از قزاقستان تا گرجستان؛ تهران: وزارت امور خارجه.
۲۰. جی جردن، تری و همکاران (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر جغرافیای فرهنگی؛ ترجمه: سیسمین تولایی و محمد سلیمانی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۲۱. حافظ ابرو (۱۳۵۰)، ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، به اهتمام خان‌بابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.
۲۲. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران؛ تهران: سمت.
۲۳. دانشگاه کمبریج (۱۳۷۳)، تاریخ ایران؛ ترجمه: حسن انوشه، ج ۳، امیرکبیر.

۲۴. دانشگاه کمبریج (۱۳۷۱)، تاریخ ایران؛ ترجمه: حسن انوشه، ج. ۵، امیرکبیر.
۲۵. دانلپ، د.م. (۱۳۸۲)، تاریخ خزران: از پیدایش تا انقراض؛ ترجمه: محسن خادم، تهران: انتشارات ققنوس.
۲۶. دوئرتی، جیمز (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل؛ ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
۲۷. دلاواله، پیتر (۱۳۷۰)، سفرنامه؛ ترجمه: شعاع‌الدین شفاء، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۸. دهخدا، لغتنامه دهخدا.
۲۹. دیاکونوف (۱۳۵۱)، اشکانیان؛ ترجمه: کریم کشاورز، تهران.
۳۰. رازی، امین احمد، تذکره هفت اقلیم؛ تصحیح.
۳۱. رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۰)، تاریخ عمومی منطقه شروان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
۳۲. رشیدالدین فضل‌الله (۱۹۵۸)، جامع‌التواریخ؛ به‌اهتمام عبدالکریم علی اوغلی، باکو، فرهنگستان علوم.
۳۳. رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۰)، اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول؛ تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
۳۴. روشن، ح (۱۳۵۸)، ترجمه و اقتباس، ادبیات شفاهی مردم آذربایجان؛ تهران: دنیا.
۳۵. شبانکاره‌ای، محمد (۱۳۷۶)، مجمع‌الانساب؛ به‌تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
۳۶. صدر، ضیا (۱۳۷۷)، کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان؛ تهران: اندیشه نو.
۳۷. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷)، بنیادهای علم سیاست؛ تهران: شرفی.
۳۸. غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹)، گلشن مراد؛ به‌اهتمام غلام‌رضا طباطبائی مجد، تهران: زرین.
۳۹. طبری، محمد (۱۳۵۲)، تاریخ طبری؛ ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۴۰. قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد؛ به‌تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
۴۱. کستلر، آرتور (۱۳۶۱)، خزران؛ ترجمه: محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
۴۲. کسروی، احمد، آذری یا زبان باستانی مردم آذربایجان؛ تهران: ف شرق، بی‌تای.
۴۳. کسروی، احمد، شهریاران گمنام؛ تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
۴۴. کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰)، سفرنامه؛ ترجمه: کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی.
۴۵. کوک، جان مانوئل (۱۳۸۳)، شاهنشاهی هخامنشی؛ ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
۴۶. لومرل، پل (۱۳۲۹)، تاریخ بیزانس؛ ترجمه: ابوالقاسم اعتصام‌زاده، تهران: علمی.
۴۷. مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳)، ایرانشهر؛ ترجمه: مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات.
۴۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰)، مروج الذهب؛ ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
۴۹. مشکور، محمدجواد (۱۳۶۷)، ایران در عهد باستان؛ تهران: گلشن.
۵۰. مشکور، محمد جواد (۱۳۷۵)، نظری به تاریخ آذربایجان؛ تهران: کهکشان.
۵۱. مقدسی (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم؛ ترجمه: علی‌نقی منزوی ف، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
۵۲. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۸)، سازمان اداری حکومت صفوی؛ ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
۵۳. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۵)، تاریخ شروان و دربند؛ ترجمه: محسن خادم، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۵۴. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱)، تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۵۵. هارماتا و دیگران (۱۳۷۶)، تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی؛ ترجمه: صادق ملک شه‌میزادی، تهران: وزارت خارجه.

۵۶. هرودوت (۱۳۳۹)، تاریخ هرودوت؛ ترجمه با مقدمه و توضیحات و حواشی دکترهادی هدایتی، ج ۳، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
۵۷. هرودوت (۱۳۶۸)، تواریخ؛ ترجمه: وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
۵۸. واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، خلد برین؛ به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
۵۹. یوردشاهیان، اسماعیل (۱۳۸۰)، تبارشناسی قومی و حیات ملی؛ تهران: فرزانه.

ب: مقالات

۶۰. اتابکی، تورج (۱۳۸۱)، آذربایجان و ناسیونالیسم ایرانی؛ گفتگو، شماره ۲۳، خرداد.
۶۱. اسمیت، آتونی (۱۳۷۷)، منابع قومی ناسیونالیسم؛ واحد ترجمه، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول، بهار.
۶۲. اشرف، احمد (۱۳۷۲)، فصلنامه گفتگو؛ شماره ۳، دی ماه.
۶۳. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۴)، ژئوپلیتیک، علم یا گفتمان: یک تردید فلسفی؛ مجموعه مقالات نخستین کنگره علمی انجمن ژئوپلیتیک ایران، تهران: انجمن ژئوپلیتیک.
۶۴. رضایی، محمد (۱۳۸۷)، مهمترین عوامل همگرایی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان؛ فصلنامه آران، سال ششم، شماره ۱۷-۱۶، پاییز و زمستان.
۶۵. رعیتی، حسن (۱۳۸۷)، اتابکان آذربایجان و اران؛ فصلنامه آران، سال ۶، شماره ۱۵-۱۶، بهار و تابستان.
۶۶. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین‌المللی نوین و استراتژی نظامی، امنیتی ایالات متحده آمریکا؛ فصلنامه ژئوپلیتیک، سال اول، شماره ۲، زمستان.
۶۷. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۶)، جغرافیا و سیاست در دنیای واقعیتها؛ فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۱۹-۱۲۰، مرداد و شهریور.
۶۸. میرحیدر، دره (۱۳۸۴)، سیری در تحولات ژئوپلیتیک؛ مجموعه مقالات نخستین کنگره علمی انجمن ژئوپلیتیک ایران، تهران: انجمن ژئوپلیتیک.
۶۹. میرحیدر، دره و حمیدی‌نیا (۱۳۸۵)، مقایسه جغرافی سیاسی و روابط بین‌الملل از نظر روش‌شناسی و مفاهیم؛ فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره ۱، بهار.
۷۰. یاپ، م. ی. (۱۳۷۶)، سیراردو و جانشین‌های آن؛ مجموعه مقالات آسیای میانه، ترجمه: کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۷۱. یکتایی، مجید (۱۳۵۱)، در بند و حصار آن؛ بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره ۱.
72. Afandiyev, Oktay. (1999). Azerbaijan Tarixi; Gilt 3. Elm.